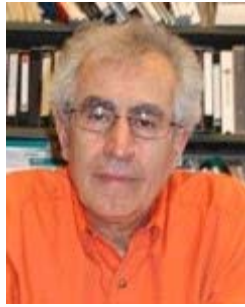


امیر حسن پور:



علیرضا نابدل: آذربایجان و

کردستان دیروز و امروز

به بهانه انتشار مجدد «آقای پان» و احوالاتش»

«آقای پان» و احوالاتش»، نوشته کوتاه علیرضا نابدل، امروز مانند زمان انتشارش در تیرماه سال ۱۳۴۵، همچنان می‌درخشد. این نوشته، همراه با اثر بلندترش «آذربایجان و مسئله ملی» (۱۳۴۹) و شعرش «کردستان»، داستان مبارزه بر سر "مسئله ملی" در ایران را بازگو می‌کند، روایت پر از خشونت‌هایی که نه تنها به پایان نرسیده بلکه آینده تاریک‌تری را تصویر می‌کند. [۱] در این سه نوشته، نه آثاری پراکنده، تصادفی و مستقل بلکه دیدگاهی متمرکز اما در حال تلاش و رشد را می‌بینیم. این آثار پنجره‌ای هستند بر سیر تحولات سیاسی سالهای ۴۰ و چکیده‌ای از جهان‌بینی، چشم‌انداز و عمل سیاسی یک شخصیت انقلابی که در پیچ و خم مبارزه برای ایجاد دنیائی نو به ترسیم چشم‌اندازی می‌پردازد که تحقق آن آرزوی مردم ستمدیده دنیا است.

دهه ۴۰ دوران تحولات مهمی در ایران، خاورمیانه و سراسر دنیا بود و نسل جدیدی از مبارزین در تلاش راهیابی برای تغییر شرایطی بودند که گذشته به آنها تحمیل کرده بود: تلاشی نوین برای تغییر وضع موجود و ساختن دنیائی فارغ از ستم و استثمار. نابدل در آغاز همین دهه مبارزه سیاسی و فکری را شروع کرد و ده سال بعد (۱۳۵۰) در درگیری با رژیم دستگیر شد و بزودی اعدام شد. نوشته «آقای پان» و احوالاتش»، بطور علنی، در روزنامه مهد آزادی تبریز منتشر شد. این روزنامه محتوایش بیشتر اخبار و آگهی‌های محلی

تبریز و آذربایجان بود اما، با ابتکار گروهی از روشنفکران و فعالین چپ تبریز از جمله صمد بهرنگی و بهروز دهقانی و علیرضا نابدل و با همراهی ناشر آن، شمارهٔ جمعه را با عنوان **آدینه** به بحث‌های سیاسی و فرهنگی و روشنفکری اختصاص می‌داد. مهد آزادی-آدینه مانند بسیاری از نشریات استانها در سطح کشور پخش نمی‌شد. من در سالهای ۱۳۴۴ تا ۱۳۴۶ در مهاباد بودم و برای مدتی در دبیرستان تدریس می‌کردم، و از طریق یک همکار و دوست آذربایجانی که با گروه صمد و بهروز و علیرضا رابطه داشت با فعالیت آنها آشنا شدم و دو یا سه نوشته دربارهٔ فولکلور کردی با نام مستعار میکائیل آرامیان برای **آدینه** نوشتم.



کم‌توجهی به «**آقای پان**» و **احوال‌تَش**» جای تامل است. جستجوی من در اینترنت برای پیدا کردن آن به نتیجه نرسید. در چند جا اشاراتی در حد یکی دو جمله به آن شده است اما از خود نوشته اثری نیست. در سال ۱۳۵۵، فتوکپی آن را به نشریهٔ **رزم دانشجو** (نشریهٔ تحقیقی سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا) سپردم و در آنجا برای بار دوم منتشر شد (شمارهٔ ۲، دورهٔ دوم، سال اول، مرداد ۱۳۵۵، صص ۷۳-۷۵)، اما تا جایی که می‌دانم (و واضح است که همهٔ منابع چاپی را ندیده‌ام) در جای دیگری تجدیدچاپ نشده است. حتی «آذربایجان و مسئلهٔ ملی» نیز در منابع اینترنتی در دسترس نیست.



در مبارزه با رژیم شاه، نابدل مانند سایر فعالین آذربایجانی و کرد و دیگر ملیتها با مسئلهٔ ستم ملی مواجه بود. در بین ملیتهای ایران، ستم ملی بسیاری را به عرصهٔ مبارزهٔ سیاسی می‌کشاند. مبارزه با ستم ملی در دوران رضاشاه و بعد از آن به ویژه در آذربایجان و کردستان در جریان بود، و تجربهٔ حکومت ملی آذربایجان و جمهوری کردستان (۱۳۲۵) بر دوش آذربایجانیها و کردها سنگینی می‌کند. در این دو جنبش ملی کمتر مسئله‌ای بدون برگشت به این

تاریخ مطرح می‌شود. اما در سالهای ۴۰ نسل جدید فعالین و روشنفکران با مسائل جدیدی روبرو بودند و پاسخهای جدید می‌طلبیدند. گذشته نه تنها



پاسخگوی حال و آینده نبود بلکه برای گسست از محدودیت‌های آن می‌بایست به نقد آن پرداخت. نابدل در «آذربایجان و مسئله ملی» به تلاش نسل جدید مبارزین برای راهیابی در این سالها اشاره کرده است. یکی از عواقب ستم ملی، جداکردن و در تقابل گذاشتن مردم ایران بر اساس تفاوت‌های ملی است. در جنبش ملی، تضاد اصلی در جامعه ایران تضاد بین ملت‌ها تلقی می‌شود و در این میان تضاد بین ملت فارس و ملت‌های تحت ستم عمده می‌شود. اما نابدل معتقد

بود که در ایران چندملیتی، که زندان ملیتها است، «شوینیسیم ملت حاکم و ناسیونالیسم افراطی ملیتها تحت سلطه دو جنبه تضاد واحدی را تشکیل می‌دهند. تنها پرولتاریاست که در شرایط بسیج تمام نیروهای انقلابی خلق قادر است از عهده حل این تضاد بر آید و هر دو جنبه آنرا متقابلاً نابود سازد. محو ناسیونالیسم افراطی هر ملیت به طور عمده به عهده پرولتاریای همان ملت است.» [۲]

نابدل خودش به مبارزه علیه هر دو جریان - شوینیسیم ملت حاکم و ناسیونالیسم افراطی ملیتها تحت سلطه - پرداخت. مقاله «"آقای پان" و احوالاتش» نقد یکی از گروه‌های نازی-فاشیست ایران به نام «حزب پان ایرانیست» است که در سالهای ۴۰ به صلاحدید رژیم شاه بار دیگر در عرصه سیاسی-حکومتی فعال شده بود. این حزب به تبلیغ نژادپرستی «آریائی» و به ویژه سامی-ستیزی (به ویژه عرب‌ستیزی) و ترک‌ستیزی می‌پرداخت، در مجلس شورای ملی کرسی گرفته بود، و در روزنامه‌اش که عنوان فاشیستی-نازیستی **خاک و خون** (und boden) را حمل میکرد به تبلیغ فاشیسم می‌پرداخت. [۳] نابدل در این نوشته پان‌ایرانیسم، پان‌ترکیسم، پان‌عربیسم و پان‌اسلامیسم را گونه‌هایی از فاشیسم تلقی می‌کند. پان‌ایرانیستها، خشمگین از افشاگری نابدل، به دستگاه امنیتی رژیم یادآوری کردند که در دوران باشکوه سلطنت آریامهری نباید به کمونیستها اجازه داد که به مقابله با خرافات آریائی و فاشیسم آریائی بپردازند. بزودی **مهد آزادی-آدینه** توقیف شد.

جای تعجب نیست که پان‌ترکیستها نیز نابدل را طرد می‌کنند و با زبان و مفاهیم نژادپرستانه او را "ترک‌ستیز" و "ارمنی‌نواز" می‌نامند، «آذربایجان و مسئله

ملی» را «کتاب ضد صمدیسم» قلمداد می‌کنند، و ادعا می‌کنند آنرا یک فارس (حمید اشرف) نوشته است گوئی که یک ترک نمی‌تواند و نباید کارنامه جنبش ناسیونالیستی را به نقد بکشد. [۴] نابدل در این کتاب ضمن افشاگری از اعمال ستم ملی توسط نظام شوینیسیم فارس به نقد خط مشی و سیاست فرقه‌ای-توده‌ای‌های آذربایجان سالهای ۴۰ می‌پردازد و از رهبران آن به عنوان «فرقه‌ای-توده‌ای‌های خرشچی» انتقاد می‌کند. او به «گرایش نوین نسل جدید [آذربایجانیها] به زبان و ادبیات ملی که واجد خصلت آگاهانه طبقاتی بود» اشاره می‌کند و می‌نویسد که رژیم برای مقابله با آن به اقداماتی دست زد از جمله راه بازکردن برای وارد کردن مطبوعات و صفحه موسیقی از آذربایجان شوروی. و سپس ادامه می‌دهد



که «در واقع با رشد رویونیسم و احیاء فرهنگ بورژوازی در شوروی دیگر هیچ خصوصیت "خطرناکی" در مطبوعات ادبی آن کشور یافت نمی‌شد، تا نیازی به جلوگیری از ورود آن باشد...» (ص ۳۲). نابدل تاکید بر همسوئی خط‌مشی فرقه و حزب توده و دولت شوروی در حفظ وضع موجود می‌کرد و نشان داد که رژیم شاه برای مقابله با رادیکالیسم نسل جدید آذربایجانیها به استفاده از این روند ناسیونالیستی نیز متوسل می‌شد. در مقابله با چنین سیاستی، نابدل رهائی از ستم ملی را در سرنگونی رژیم و در رهائی همه خلقهای ایران تحت رهبری پرولتاریای ایران جستجو می‌کرد (ص ۴۰).

پان‌ترکیست‌ها به جای اینکه ثابت بکنند شوونیست و فاشیست نیستند نابدل را متهم به ترک‌ستیزی و حتی صمدستیزی می‌کنند. اما آرزوی نابدل، که به صراحت و بارها بیان شده است، رهائی همه زحمتکشان و خلقهای تحت ستم بود. این آرزو در شعر «گوردستان» به شیوه‌ای هنری-سیاسی ترسیم شده است. نابدل، که خودش به عنوان یک آذری از ستم ملی رنج می‌برد، چگونه می‌توانست ترک‌ستیز یا صمدستیز باشد؟ اگر پان‌ترکیست‌ها دلیل وجودی خود را با نفرت از خلقهای ارمنی و کرد و فارس و گرجی و روس و عرب تعریف می‌کنند، نابدل موجودیت خود را در عشق به آزادی خلقها و وحدت آنها برای ریشه کن کردن ستم ملی و استثمار طبقاتی می‌یافت. به این ترتیب، تضاد بین پان‌ترکیسم و جهانبینی نابدل همه‌جانبه است، تضادی است بین دو سیاست، دو فرهنگ، دو طبقه، دو ایدئولوژی، دو اخلاقیات، دو فلسفه، و دو گفتمان. آنچه در

این میان بیش از همه چشمگیر است تضاد بین نفرت و عشق است. از گفتمان پان‌ترکیست‌ها، نفرت از ارمنی و کرد و فارس می‌بارد (شعار آنها «فارس، کورد، ارمنی – آذربایجان دشمنی» است) و چشم‌اندازشان پاکسازی قومی و ژنوسید است. این پاکسازی تنها قومی نیست و مثل هر مورد دیگر ایدئولوژیک نیز هست و مبارزین ترک نظیر اسماعیل بشکچی و علیرضا نابدل و حتی صمد بهرنگی را هم در بر می‌گیرد. [۵] نابدل، به گفته غلامحسین ساعدی که از طریق صمد با او آشنا شده بود، «چه شباهت غریبی داشت با خود صمد در عشق به زبان مادری و مهمتر از همه در باره‌ی مسئله‌ی ملیت‌ها و ستم‌دیدگی آنها. زیاد می‌نوشت کم چاپ می‌کرد، یک بار جنگ پُرباری را در تبریز راه انداخت که یک شماره بیشتر اجازه ندادند منتشر شود. شعرهای ناب می‌نوشت به زبان مادری، و ایکاش همه آنها امروز یک جا جمع می‌شد و منتشر می‌گشت...» [۶] اما علاقه به خلق ترک برای نابدل، بر خلاف پان‌ترکیست‌ها، مستلزم دشمنی با سایر خلقها نبود. برعکس، از آنجا که دل در گرو رهائی همه خلقهای ایران بسته بود، به مبارزه‌ای که در آن سالها در کردستان در جریان بود دل بسته بود و تلاش کرد که با آن پیوند برقرار بکند – تشکیل کمیته انقلابی حزب دمکرات کردستان و شروع مقاومت مسلحانه مبارزینی چون سلیمان معینی، شریفزاده و ملا آواره. شعر «کوردستان» بیانگر احساسات و آرزوهای او در رابطه با این مبارزات است. در این بیان شاعرانه، کردستان بیگانه نیست، بخشی از خود او است و گوشه‌ای از مبارزه برای رهائی همه خلقهای ایران. و این چیزی است که برای نژادپرستان قابل درک نیست.



علیرضا نابدل

هنگامیکه نابدل «آذربایجان و مسئله ملی» را می‌نوشت این جنبش مدتی بود شکست خورده بود و خودش با گروهی دیگر از رفقاییش در تدارک مبارزه مسلحانه علیه رژیم شاه بود. در این شرایط، در ارزیابی این تجربه نوشت:

«... ایده آلی که خرده بورژوازی – این اکثریت قاطع مردم شهر نشین کردستان را می‌توانست جلب کند – به خصوص با توجه به تاثیر عظیم جنبش ملی خلق کرد عراق – آزادی کردستان بود. اما آیا دسته‌هایی از انقلابیون ناسیونالیست که صرفاً به پشتیبانی پراکنده خرده‌بورژوازی شهری دل بسته بودند تحت این شعار و با استراتژی آزادکردن یک ناحیه خاص به شیوه‌های دفاعی و آنهم بدون

سازماندهی توده‌ای می‌توانستند با آغاز عملیات چریکی دهقانان کردستان را به خود جلب کنند و به گسترش عملیات خود به حد یک جنگ توده‌ای امیدوار باشند؟ اساساً آیا هنگامی که شعار آزادی ملی در چارچوب یک ولایت به عنوان شعار اساسی از جانب انقلابیون ناسیونالیست مطرح می‌شود بدون اینکه با مبارزه طبقاتی پرولتاریا و دهقانان سراسر کشور در پیوند نزدیک باشد و به صورت جزئی از آن درآید حتی در صورت رشد، سرنوشتی بهتر از آنکه در عراق و بیافرا داشت می‌تواند داشته باشد؟» (ص ۳۰).

در اواخر دهه ۴۰، که عده ای از انقلابیون آذربایجانی چون نابدل به مبارزه مسلحانه در سازمان چریک‌های فدائی خلق پیوستند، نسل جدید مبارزین کرد هم، در جستجوی گسست از احزاب و شیوه‌های سنتی مبارزه بودند. انشعاب در جنبش کمونیستی بین‌المللی به رهبری حزب کمونیست چین که کودتای ۱۹۵۶ خروشچف را به مثابه به قدرت رسیدن بورژوازی قلمداد می‌کرد چشم‌انداز انقلاب را تا حدی روشن کرده بود اما هنوز راه انقلاب پر از فراز و نشیب بود. افق روشن بود اما دوراهی‌ها و چند راهی‌ها فراوان. نسل جوان روشنفکران و فعالین کرد نیز در جستجوی راه بودند. در جنبش کردستان ایران، به دنبال شکست مبارزه سالهای ۱۳۴۶-۱۳۴۷، عده ای از انقلابیون تشکیلات نوینی را بنیان نهادند که اسم آن - کومه‌له: سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران - بیانگر جدائی فکری و سیاسی و

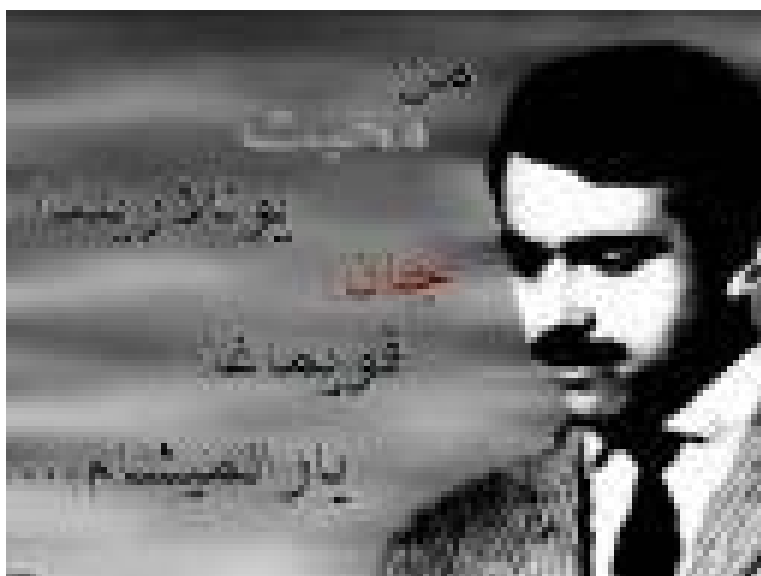


تشکیلاتی از حزب دمکرات کردستان ایران بود. در کردستان عراق در مقاومت مسلحانه‌ای که در سال ۱۳۴۰ شروع شده بود و هدفش کسب خودمختاری بود، روسای عشایر و فتودال با روشنفکران شهری کنار هم قرار گرفتند اما بعد از چند سال از هم جدا شدند. اما تبلیغات فاشیستی پان‌ایرانیستها در کردستان ایران تاثیری در نسل جدید مبارزین کرد نکرد و آنها به جای درگیر شدن در سیاست نژادپرستی به مبارزه طبقاتی روی آوردند. برخلاف ایران، در کردستان عراق از مدتی پیش گروه کوچکی از ناسیونالیستهای افراطی مشغول تدوین و تبلیغ فاشیسم نوع خودی بودند. **خاک و خون** (سال چهارم، شماره ۵۲۱، یکشنبه ۲۲ تیرماه ۱۳۴۸، ص ۴) درباره شرکت رهبر این گروه در «کنگره بزرگ حزب پان‌ایرانیست در اروپا» می‌نویسد:

عراق) «سیاست هویت» در لباس دین و ملیت و قومیت حضور گسترده دارد. دو قطب اصلی کشتار و ویرانی یعنی ارتجاع (بنیادگرای دینی و ملی) و امپریالیسم دست در دست هم و گاهی در تقابل با هم دنیا را به کشتارگاه مردم ستمدیده تبدیل کرده‌اند. اگر در سالهای ۴۰ بحثی بر سر مرز آذربایجان و کردستان مطرح نبود، در سالهای اخیر جنگ سردی بین جناحهای افراطی ناسیونالیسم آذری و کرد در جریان بوده است - جنگ بر سر تعیین مرز منطقه کردنشین و ترک‌نشین در آذربایجان غربی. این جنگ سرد، که چیزی جز مصلحت طبقات استثمارگر نیست، به آسانی می‌تواند به جنگ گرم تبدیل بشود. هر لحظه که رژیم اسلامی یا هر فرد و گروه مرتجعی لازم بدانند می‌توانند کشتار ۱۳۵۸ نده را با شلیک چند گلوله و به راه انداختن موج نفرت قومی در سطحی به مراتب وسیع‌تر تکرار بکنند. در چنین اوضاعی که شبیح پان برفراز آذربایجان و کردستان در جولان است، می‌توان نوشته‌های نابدل و خطوطی را که ترسیم کرده است به عنوان آلت‌رناتیوی در مقابل سیاست ژنوسید و پاکسازی قومی مطرح کنیم. اما لازم است به گذشته قبل از نابدل هم برگردیم. پروژه ای که رژیم رضاشاه برای تقسیمات اداری (استانها و شهرستانها) اجرا کرد برای پان‌ترکیستها مقدس است. آنها مدیون شاهان قاجار و عثمانی و پهلوی هستند که بخشی از سرزمینهای کردنشین را در استان آذربایجان قرار دادند و آماده‌اند که از طریق پاکسازی قومی این پروژه را تکمیل بکنند. اما این تقسیمات نه در گذشته نه در حال ربطی به منافع خلقهای آذری و کرد نداشته است. این تاریخ، یعنی تاریخ مرزسازی و حکومت کردن از طریق تفرقه‌اندازی، تاریخ خلقهای ترک و کرد را رقم نمی‌زند بلکه تاریخ شاهان و سلاطین بشرستیز است. این دو خلق هنگامی که در سال ۱۳۲۵ فرصتی یافتند در غیاب شاهان و سلاطین اعمال حاکمیت بکنند، تاریخ دیگری ساختند. در سال ۱۳۲۵، در دوران حکومت ملی آذربایجان و جمهوری کردستان، این میراث شاهان، مسئله حدود و ثغور کردستان و آذربایجان، مطرح شد اما هر دو حکومت از طریق مذاکره مسئله را حل کردند. در طول این یکسال، دولت‌های ایران و ترکیه و عراق، با رهنمودهای انگلستان و آمریکا، تلاش کردند که برای سرنگونی دو حکومت خودمختار جنگ کرد و ترک را به راه بیندازند اما موفق نشدند. در واقع حکومت ملی آذربایجان نه تنها به جنگ کردستان نرفت بلکه، با وجود مشکلات اقتصادی و سیاسی خودش، از هیچ کمکی به جمهوری کردستان دریغ نکرد: برای مثال، قبل از برقراری ایستگاه رادیو در مهاباد، بخش کردی رادیو تبریز نقش رادیوی جمهوری کردستان را بر عهده گرفت؛ در عرصه آموزش و پرورش، حکومت آذربایجان به دانش‌آموزان و دانشجویان کرد بورس تحصیلی

داد و عده‌ای برای تحصیل عازم تبریز شدند؛ در زمینه چاپ و کاغذ و نشریات و کمک نظامی هم بهمین ترتیب رفتار شد. این همزیستی و همسوئی در روزنامه‌های آذربایجان و کوردستان، ارگانهای رسمی دو حکومت، به روشنی منعکس شده است. در سایر عرصه‌ها، در روابط غیرحکومتی، نیز دو خلق ترک و کرد در نهایت مودت و احترام همزیستی می‌کردند. این تاریخ کوتاه و رنگین، تاریخ طولانی‌تر و ننگین همه نژادپرستان و فاشیستهای دیروز و امروز را نفی می‌کند.

تجربه تاریخی ۱۳۲۵ نشان می‌دهد که وجود مرز مسئله نیست و سیاست انقلابی ناظر به منافع اکثریت مردم هرگز آنرا به مسئله تبدیل نمی‌کند و هرگاه به هر دلیلی به مسئله تبدیل شود به سهولت قابل حل خواهد بود. اما اینکه حکومت ملی آذربایجان چنین سیاستی در پیش گرفت نیز تصادفی نبود. این سیاست و پراتیک و مولفه‌های آن نیاز به توضیح دارند، توضیحی که برای شرایط امروز هم واجد اهمیت است. اگر به نابدل برگردیم، می‌بینیم که او بین فرقه دمکرات و شوروی در دو مقطع تاریخی ۱۳۲۵ و سالهای ۱۳۴۰ تفاوت‌هایی قائل بود،



با وجود این برای بعضی از دست آوردهای سال ۱۳۲۵ از جمله سیاست و پراتیک همبستگی دو خلق و دو حکومت خودمختار اهمیت کافی قائل نمی‌شد. این پراتیک در درجه اول مرهون جهانبینی و درایت پیشه‌وری، شخصیت برجسته جنبش کمونیستی ایران و رهبر فرقه، بود. پیشه‌وری در جنبش جنگل و بنیانگذاری جمهوری شوروی گیلان شرکت کرد و از دید او مسئله اصلی خلقهای ایران سرنگونی نظام سلطنتی و تاسیس حکومت شورائی در سراسر ایران بود. در انجام چنین پروژه‌های حکومت‌هایی چون گیلان و آذربایجان می‌بایست نقش پایگاه انقلاب را داشته باشند نه نقش قلعه‌ای برای حکومت یک قشر و طبقه استثمارگر. و این چیزی غیرممکن نبود. بعد از سرکوب انقلاب مشروطیت، مقاومت انقلابیون در تبریز با کمکی که از انقلابیون قفقاز و روسیه

دریافت کردند باعث در هم شکستن محاصره شهر شد و آذربایجانیها برای نجات انقلاب راهی تهران شدند و قوای شاه و نیروی قزاق روسیه را بار دیگر در هم شکستند. پیشه‌وری به چنین تاریخی تعلق داشت، هم سازنده آن و هم ساخته‌شده آن بود.

روابط حکومت ملی آذربایجان و جمهوری کردستان، در درجه دوم، تحت تاثیر سیاست شوروی بود. اگر چه شوروی در پشتیبانی از دو حکومت، سیاست فرصت‌طلبانه و رفرمیستی را دنبال می‌کرد اما آگاهانه مانع دامن زدن به اختلافات ملی و قومی و مذهبی و قبیله‌ای و دینی می‌شد. هدف شوروی تجزیه ایران، الحاق آذربایجان، یا دسترسی به "آبهای گرم خلیج" نبود. اینها خیالبافیهای ناسیونالیستهای ایرانی و سروران آمریکائی و انگلیسی آنها است. شوروی در جریان حمله آلمان نازی چنان در هم کوبیده شد که سلطه خود را بر کشور به زحمت تامین میکرد و حتی اگر آذربایجان یا تمام ایران را به آن اهدا می‌کردند توانائی نگهداری آن را نداشت. تلاش شوروی در چند سال بعد از جنگ حفظ مرزهای خود و کشورهای اروپای شرقی و مقابله با پروژه محاصره اردوگاه نوپای سوسیالیستی توسط آمریکا بود. در این شرایط تاریخی، برنامه حمایت شوروی از دو حکومت خودمختار نه ناشی از سیاست گسترش انقلاب بود و نه نتیجه سیاست جهانگشائی بلکه بخشی از تلاشی بود برای حفظ بقای خود در دنیای بعد از جنگ، در شرایط یورش امپریالیسم تازه نفس آمریکا و استفاده از دو جمهوری برای معامله کردن با آمریکا و انگلیس. سیاست شوروی در مقابله با امپریالیسم نه کمک به انقلاب بلکه در بسیاری موارد ممانعت از آن بود. شوروی در پروسه زدوبند با امپریالیسم آمریکا، حزب کمونیست یونان را که کشور خود را، در طی یکی از مهمترین جنگهای پارتیزانی از سلطه فاشیستها آزاد کرده بود، وادار به خلع سلاح کرد، دخالتی که منجر به قتل‌عام کمونیستهای این کشور شد. در چنین شرایطی، در سال ۱۳۲۵، حذف سلطه رژیم پهلوی از آذربایجان و بخشی از کردستان در سایه حضور شوروی در شمال ایران نمی‌توانست این دو بخش ایران را به پایگاه انقلاب جهت سرنگونی سلطه ارتجاع شاهنشاهی تبدیل بکند. در حالیکه شرایط تاریخی تکرار تاریخ مشروطیت (تبدیل آذربایجان به پایگاه انقلاب) فراهم بود، حضور شوروی و خطمشی رفرمیستی آن و تبعیت حزب توده و فرقه دمکرات آذربایجان و حزب دمکرات کردستان از این سیاست نه تنها مانع انقلاب در ایران به شمار می‌رفت بلکه شکست پروژه خودمختاری را هم رقم می‌زد.

نابدل زنده نماند که «پیروزی» جنبش ملی کردهای عراق را ببیند – اینکه رهبران کرد در سایه دخالت مداوم آمریکا در عراق و به دنبال دو جنگ آمریکائی ۱۹۹۱ و ۲۰۰۳ بالاخره «حکومت منطقه‌ای کردستان» را بر پا کردند؛ اینکه بخشهای مهمی از کردستان مدت ۲۰ سال است از سلطه رژیم بعث خارج شده است اما به پایگاه اقتصادی، سیاسی و نظامی ایران و ترکیه و آمریکا و اسرائیل تبدیل شده است؛ اینکه نیروهای مسلح حکومت کرد به تظاهرات خیابانی شلیک می‌کنند و مردم بی سلاح را می‌کشند؛ اینکه نیروهای ویژه به استودیوی تلویزیون حمله می‌کنند و آنرا ویران می‌کنند؛ اینکه نیروهای امنیتی کردی و نیروهای مسلح مخصوص تعلیم‌یافته آمریکا و اسرائیل جزو افتخارات حکومت کرد هستند؛ اینکه خشونت بر زنان در سطح وسیعی گسترش یافته است؛ اینکه رهبران سیاسی مستقر در کوه، رهبران نیروی پیشمرگه، به محض خروج صدام از کردستان به شهرها برگشتند، و ماشین دولتی آماده حزب بعث را در آغوش گرفتند و دستگاه حکومت غیرخودی را به حکومت خودی تبدیل کردند؛ اینکه حکومت کرد از همان خمیره حکومت‌های غیرکرد ساخته شده؛ اینکه اکثریت مردم کردستان، مردم زحمتکش و نیز قشرهای متوسط و زنان و جوانان، در شرایطی بسیار دشوار به سر می‌برند و شورش علیه وضع موجود همه جا شروع شده است. نابدل هیچیک از اینها را ندید اما هنگامیکه در آغاز زندگی سیاسی و روشنفکری کوتاه خود می‌گفت مسئله اصلی طبقه است نه ملیت و خون و نژاد، تمام این عواقب را پیش‌بینی می‌کرد. او وجود ملت و مسئله ملی را نفی نمی‌کرد اما تاکید می‌کرد که دو راه متفاوت برای حل این مسئله در پیش است و این راه‌ها طبقاتی هستند.

توضیحات:

۱. برای متن ترکی و ترجمه فارسی شعر «کوردستان» نگاه کنید:

[code=%20858?http://azernews.org/text.aspx](http://azernews.org/text.aspx?code=%20858)

برای متن ترکی و ترجمه کردی شعر، به یکی از سایتهای زیر نگاه کنید:

[blog-post_24.html/05/2010/http://ruwange.blogspot.com](http://ruwange.blogspot.com/blog-post_24.html/05/2010)
[print.php?id=961/http://kurdishperspective.com](http://kurdishperspective.com/print.php?id=961)
[nooser=130&php?id=1048.http://www.hawler.in/morew](http://www.hawler.in/morew?nooser=130&php?id=1048)

آقای یعقوب ظروفچی، خواننده آذربایجانی، این شعر را در قالب موسیقائی اجرا کرده است:

A song for Kurdistan in Azerbaijani Turkish
<http://www.youtube.com/watch?v=ABTeRij99cE>

۲. علیرضا نابدل، آذربایجان و مسئله ملی، چاپ تیرماه ۱۳۵۲، ۴۰ صفحه، بدون محل چاپ و نام ناشر، صص. ۳۹-۴۰.

۳. برای توضیح مختصری در مورد «خاک و خون» نگاه کنید:

“Blood and soil,” Wikipedia, http://en.wikipedia.org/wiki/Blood_and_soil

برای دیدن نمونه تبلیغات نازیستی پان ایرانیست های امروزی و استفاده آنها از سواستیکا نگاه کنید به:

<http://www.khakokhoon.blogspot.com/>

۴. برای مثال نگاه کنید به نوشته «پروفسور زهتابی با شناختی که از علیرضا نابدل داشت....» در

<http://oxtay-turkce.blogspot.com/2007/01/blog-post.html>

۵. اسماعیل بشکچی، جامعه‌شناس ترک، زندگی سیاسی و آکادمیک خود را وقف دفاع از حق تعیین سرنوشت خلق کرد و به رسمیت شناختن ژنوسید ملت ارمنی کرده است. او به خاطر دفاع از حقوق ملی کردها، بارها به اتهام نقض «تمامیت ارضی» ترکیه و نقض اصل «تجزیه‌ناپذیری ملت ترک» محاکمه شده و به ۱۱۵ سال زندان محکوم شده که ۱۷ سال آنرا در فواصل مختلف و در زندانهای مختلف گذرانده است. برای اطلاع بیشتر به این منابع مراجعه کنید:

Martin van Bruinessen , "Ismail Beşikçi: Turkish sociologist, critic of Kemalism, and kurdologist"

http://www.let.uu.nl/~martin.vanbruinessen/personal/publications/ismail_besikci.htm

American Association for the Advancement of Science, “Scientists clash with the state in Turkey: Four Case Studies; 4. Ismail Besikci, Sociologist,” <http://shr.aaas.org/scws/cs4.htm>

۶. غلامحسین ساعدی، «رویارو یا دوش به دوش»، کتاب جمعه، سال اول، شماره ۶، ۱۵ شهریور ۱۳۵۸، صص. ۱۴ و ۱۶.